

مسئله ملي در میان طبقه کارگر ایران:

حشمت محسنی

طرح مسئله:

از بدو پیدایش طبقه کارگر در ایران به جز موارد معدودی تلاش اولیه (۱) جای یک «بررسی جدی درباره طبقه کارگر» ترکیب لایه‌های آن، شرایط کار و زیست آن، کمیت و ترکیب آن، ویژگی‌های استثمار آن، خصوصیات سازمان‌یابی آن خالی بوده است. بی‌فرهنگی طبقات دارا در بررسی و تهیه اطلاعات آماری تنها مشکل ما در این باره نیست. غالب چپ‌های ایران نیز که طبقه کارگر بنا به تعریف موضوع و مشغله اصلی فکری آن‌ها را تشکیل می‌داده و یا باید تشکیل می‌داد متأسفانه از این وظیفه عاجل، ضروری و اساسی طفره رفته‌اند. نگاهی به نحوه فعالیت، الویت و بیلان کار چپ‌ها در میان طبقه کارگر نشان می‌دهد که رویکرد آن‌ها بیش‌تر پیرامون سازمان‌یابی طبقه کارگر، طرح خواست‌های جاری آن‌ها، افشای عمل‌کرد ضد کارگری رژیم‌ها و سرمایه‌داران متمرکز بوده است. این‌که جنبش کارگری ایران از کجا سربرآورده، پیش‌تاریخ آن چه بوده و رابطه این گذشته تاریخی با وضعیت حاضر آن چه نسبتی دارد در غالب تحلیل‌ها غایب و مفقود بوده است. از بدو پیدایش طبقه کارگر در ایران هنوز که هنوز است ما نمی‌دانیم «ریشه‌های روستائی» کارگران در چه حدی عمل می‌کند و اثرات آن در «پرولتریزه شدن کارگران» چه‌گونه است؟ آیا مهاجرت کارگران به خاطر بی‌زمینی بوده است؟ آیا به خاطر کم‌زمینی یا کم‌آبی، خشکی، خشک‌سالی بوده است؟ آیا مهاجرت کارگران همراه خانواده بوده یا فردی صورت گرفته است؟ آیا این مهاجرت به خاطر درآمد بوده یا برای افزایش سطح زندگی صورت گرفته است؟ چند درصد از مهاجرت کارگران از دافعه روستا صورت گرفته و چند درصد از آن به خاطر جذب زندگی شهری؟ اثرات هر دو حالت بر سازمان‌یابی کارگران چگونه بوده است؟ کارگران در ایران دارای چه سابقه خدمت در بخش‌های صنعتی هستند؟ از زمان استقرار آن بخش از کارگران که در شهر مستقر شده‌اند چقدر می‌گذرد؟ چقدر فرهنگ شهرنشینی در میان کارگران نهادی شده

است؟ بافت نهادهای کارگری رژیم چگونه است؟ آیا ریشه روستایی دارند یا این که از کارگران نان به نرخ روز خور شهری تشکیل شده اند؟ ارتباط کارگران با روستاها چگونه است؟ آیا به طور منظم از روستا دیدار می کنند یا به طور نامنظم یا بندرت یا اصلاً از رابطه با روستا کنده شده اند؟ کارگران ایران به لحاظ ترکیب قومی - ملی چگونه اند؟ کارگران هر يك از ملیت های ساکن ایران چند درصد نیروی کار کشور را تشکیل می دهند؟ میزان مهاجرت در میان آنها چقدر رایج است؟ کارگران آذری کشور ما چه کمیتی را تشکیل می دهند؟ کردها، ترکمن ها و عرب ها چه وزنی دارند؟ کارگران هر يك از ملیت های ساکن ایران در چه بخش هایی از اقتصاد ایران اشتغال دارند؟ آیا کارگران آذری صرفاً در کارهای ساختمانی به کار می پردازند یا در بخش های دیگر اقتصاد هم مشغول به کارند؟ یا کارگران کرد فقط در کوره ها و آجرپزی ها به کار مشغولند؟ نوع اشتغال کارگران ملیت های ساکن ایران به لحاظ استخدام رسمی، قراردادی، روزمزدی کدام است؟ خواست های مشخص و ویژه هر يك از ملیت های ساکن ایران کدام است؟ چه اشکالی از تجمع و تشکل در میان کارگران ساکن ایران مشاهده می شود، ارتباط کارگران مناطق ملی تحت ستم با کارگران فارس چگونه است؟ حلقات مشترك و افتراق آنها کدام است؟

اسطوره همگونی طبقه کارگر

يك تصور و برداشت ساده گراییانه از مارکسیسم معتقد است که سرمایه داری با رشد و گسترش صنعت مدرن و عمومی کردن کار دستمزدی به همگون کردن کارگران و نیروی کار می پردازد. این برداشت يك پارگراف از مانیفست را از کل دیدگاه مارکس جدا کرده و به علاوه بدون ارتباط با سیر تکامل اندیشه و نوشته های مارکس ادعا می کند که هرگونه ویژگی و خصلت ملی در میان کارگران زوده می شود و آنها به يك صخره يك پارچه تبدیل می شوند. آن متن از کتاب مارکس که به این برداشت سوخت می رساند عبارت است از:

«تفاوت ها و اختلافات ملی مردمان، در نتیجه تکامل بورژوازی، در اثر آزادی تجارت، توسط بازار جهانی، هم شکل شدن تولید صنعتی و شرایط زیستی منطبق با آنها، روز به روز بیشتر از میان می رود». (۳)

در این دیدگاه به قول میشل لووی که در آن «رگه‌های اکونومیستی» (۴) به چشم می‌خورد با «استاندارد کردن تولید صنعتی و شرایط زندگی متناظر با آن» تفاوت‌ها و ویژگی‌های ملی به طور کلی و تمایزات درون طبقه کارگر به طور ویژه محو می‌شوند و کارگران به سمت همگونی و زایل شدن تمایزات ملی حرکت می‌کنند. هویت طبقاتی به تنها هویت کارگران تبدیل می‌شود و یا دست‌کم در میان هویت‌های دیگر کارگران فرادستی پیدا می‌کند. این ادعا صحت خود را در زندگی تجربی نشان نداده است و حتی بر عکس شکاف ملی نظیر شکاف جنسی، نژادی... به عنوان یک ابزار مهم در اعمال سلطه سرمایه‌داران علیه کارگران، کارکرد موثری داشته است. دیوید هاروی در نقد این دیدگاه به درستی محدودیت‌های این نظر و نقش فعال سرمایه‌داری در ایجاد، بازتولید و استفاده از «تمایزات گروهی» درون کارگران را چنین تشریح می‌کند:

«مشکلی اصلی در این پیش‌فرض نهفته است که صنعت سرمایه‌داری و کالایی شدن {ارزش‌ها} به همگونی جمعیت کارگر می‌انجامد. البته، در این بینش بی‌تردید مفهوم درستی وجود دارد، اما آنچه {این بینش} از درک آن قاصر می‌ماند شیوه‌ای است که در آن سرمایه‌داری در عین حال تمایزات و افتراق‌هایی {را در میان کارگران} به وجود می‌آورد و گاهی به تمایزات فرهنگی قدیمی، مناسبات مبتنی بر جنسیت، گرایشات قومی و باورهای مذهبی دامن می‌زند. {سرمایه‌داری} در این راستا صرفاً به گسترش آشکار استراتژی‌های بورژوازی «تفرقه‌انداز و حکومت کن» متوسل نمی‌شود، بلکه از سازوکاری نیز برای ایجاد تمایزات گروهی بهره می‌گیرد. نتیجه، ابقای تمام شیوه‌های تقسیم طبقاتی، جنسیتی و اجتماعی در چشم‌انداز جغرافیایی سرمایه‌داری است. تقسیماتی از قبیل تقسیمات میان شهرها و روستاها، میان مناطق و نیز میان ملت‌ها را نمی‌توان به عنوان بقایای نظام اجتماعی قدیمی درک کرد. آنها خود به خود از میان برداشته نمی‌شوند. انباشت سرمایه، ساختارهای بازار فعالانه به این تقسیمات دامن می‌زنند. سازوکارهای مبارزه طبقاتی و نیز فعالیت سرمایه و کار برای خویش وابستگی‌های مکانی را گسترش می‌دهند و از برخی جهات، به جای اضمحلال آنها، تقویت‌شان می‌کنند.» (۵)

چنان‌که مشاهده می‌کنیم سرمایه‌داری از سازوکاری تبعیت می‌کند که استفاده و دامن زدن به شکاف‌های درون طبقه جزئی از کارکرد لاینفک آن محسوب می‌شود. اما سئوالی که بلافاصله طرح می‌شود این است، چرا سرمایه‌داری يك طبقه کارگر همگون با مهارت‌های استاندارد شده، با کارگرانی که از هویت‌های دیگر تخلیه شده باشد را بر نمی‌تابد. پاسخ به این سئوال این است که هم منافع اقتصادی و هم منافع سیاسی آن ایجاب می‌کند که طبقه کارگر، ناهمگون تجزیه شده و نامتحد باقی بماند. از نقطه نظر اقتصادی سرمایه‌داری از طریق دامن زدن به شکاف‌های متعدد درون طبقه از جمله از طریق نهادی کردن اختلاف بین ملیت‌ها در درون کارگران تلاش می‌کند اولاً به کارگران ملیت‌های تحت ستم دستمزد کمتر پردازد و ثانیاً جلوی گسترش دست‌آوردهای کارگران ملیت‌های حاکم را سد کند و نگذارد امتیازات آنها از سطح معینی فراتر رود و یا تلاش می‌کند حتی آنها را به خاکیزهای معینی عقب براند. به عبارت دیگر وجود این شکاف‌ها صرفاً به ضرر کارگران ملیت‌های تحت ستم محدود نمی‌شود بل که موقعیت کارگران ملت غالب را هم هر دم شکننده‌تر می‌کند. به علاوه از نقطه نظر سیاسی نیز منافع سرمایه‌داران ایجاب می‌کند که اردوی دشمنان او پراکنده، متفرق و دچار تجزیه باشند. مبارزه بین طبقات از قانون‌مندی‌های معینی تبعیت می‌کند که یکی از آنها دینامیسم توازن قواست. و چربش هر يك از قوای طرفین بی‌واسطه و به نحو ضروری بر توان و نیروی طرف مقابل اثرات معینی برجای می‌گذارد. البته دامن زدن به « تمایزات فرهنگی قدیمی » مناسبات مبتنی بر جنسیت، گرایش‌های قومی و باورهای مذهبی» را نمی‌توان صرفاً با « اراده» طبقه بورژوا توضیح داد. آنها قبل از استفاده سرمایه‌داران وجود دارند و تنها بر بستر وجود آنهاست که می‌توان از آنها بهره‌برداری مؤثر به عمل آورد. استفاده سرمایه‌داران از شکاف درون کارگران مانع از اتحاد آنها می‌شود. این امر قبل از هر چیز خود را در رابطه با تشکل نشان می‌دهد. عدم اتحاد کارگران و فقدان تشکل آنها قبل از هر چیز فرارویی مبارزه کارگران به سطح سیاسی را مختل می‌کند و حرکات آنها را در محدوده مبارزه پیشا سیاسی متوقف می‌سازد. به قول استفن کاسلز و گودولا کوزاک « کارگرانی که مهاجران را فروتر از خودشان می‌دانند و به طور ضمنی از استثمار

آن‌ها حمایت می‌کنند، قربانیان آگاهی کاذب هستند. رفتار آن‌ها به طرزی وخامت‌بار به زیان منافع‌شان است، چون جنبش کارگری را تضعیف می‌کند و قدرت سیاسی طبقه کارگر را کاهش می‌دهد. مبارزه در راه تامین حقوق مدنی و برابری اقتصادی و اجتماعی مهاجران، برای همه کارگران دارای اهمیت است» (۶).

البته پراکندگی و "پاره پارگی" جنبش کارگری را نه صرفاً می‌توان با شکاف‌های درون طبقه توضیح داد و نه با آن منفعت سیاسی، اجتماعی طبقه بورژوا. هر دوی این عوامل دقیقاً در کنار و به قول مزاروش "به واسطه عوامل مؤثر عینی" در چارچوب نظم اجتماعی سرمایه قابل تصور است. او به درستی می‌گوید: "جنبش کارگری در آغاز کار خود چاره‌ای نداشت جز آن که نیم بند و پاره پاره باشد. این مساله چنان که اغلب ادعا می‌شد نه صرفاً به دلیل اتخاذ ذهنی‌گرایانه یک استراتژی غلط، بلکه به واسطه عوامل مؤثر عینی بود. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد" در چارچوب نظم و سوخت و ساز اجتماعی سرمایه و به رغم گرایش بسیار شدید سرمایه به تمرکز و تراکم انحصاری - و نیز توسعه یک جانبه آن به شکل فراملی، اما دقیقاً با خصلت فراملی (و نه چند ملیتی اصیل و واقعی) و جهانی شدن آن، غلبه بر "تعدد سرمایه‌ها" ممکن نیست. به همان گونه نیز الغاء "گوناگونی نیروی کار" بر زمینه بازتولید سوخت و ساز اجتماعی سرمایه امکان‌پذیر نیست." (۷) البته همه مارکسیست‌ها پیرامون تفرقه و شکاف درون طبقه اتفاق نظر ندارند و برخی‌ها بر عکس بر روند "یکدستی و هم‌آهنگی" تاکید می‌کنند. در حالی که پل باران و پل سوئیزی بر شکاف بین طبقه انگشت می‌گذارند و معتقدند: "منافع کارکنان دولتی و کارکنان بخش خصوصی، کارگران بخش تولیدی و کارگران بخش غیرتولیدی، کارکنان شاغل و کارگران بیکار، مزدبگیران زن و مزدبگیران مرد و کارکنان در سنین متفاوت به طور روزافزونی هم‌گرایی و یکسانی خود را از دست داده و از هم دور می‌شوند" ارنست مندل در نقد دیدگاه آن‌ها می‌گوید: "به نظر ما این انتقاد بی پایه است زیرا روند کلی، روندی است که در آن پرولتاریا به طور فزاینده‌ای یک دست می‌شود نه آن طور که در بالا ادعا شد یک دستی خود را به

طور فزاینده از دست می‌دهد. البته چندین مورد متناقض موجب پیدایش عدم پیوستگی در این روند شده‌اند". مندل در نقد دیدگاه مخالف بر روی دو نکته انگشت می‌گذارد. یکی از این دو نکته مقایسه وضعیت عمومی کارگران در شرایط کنونی با ۵۰ تا ۱۰۰ سال گذشته است. او می‌گوید: "امروزه تفاوت‌های درآمد، شیوه زندگی و عادات مصرفی، آمال و نگرش اجتماعی میان کارگران یدی و فکری، میان کارگران غیر ماهر و منشی‌ها یا کارمندان دفتری... نه بیشتر بل که کمتر از ۵۰ تا ۱۰۰ سال گذشته است". نکته دومی که مندل در تأیید نظر خود ارائه می‌کند ترکیب متنوع شرکت در اتحادیه‌هاست. او می‌گوید: "روشن‌ترین دلیل این روند در رشد و یک دستی در حال افزایش تشکیلات اتحادیه‌ای نهفته است. در حالی که اتحادیه‌های کارگری، سازمان اصلی طبقاتی پرولتاریا، در ابتدا محدود به کارگران یدی، ماهر و مرد می‌شد اما متعاقباً کارگران زن، کارگران غیرماهر، کارکنان دولتی، کارگران یقه سفید و کارگران فنی را نیز به خود جذب کردند". (۸) اگر افراط فورمولاسیون هر دو نظر را درز بگیریم و تأکیدات درست دو نظر را در یک ترکیب جدید جمع‌بندی کنیم هر دو نظر بخشی از واقعیت را منعکس می‌کنند. مارکس در مانیفست هم به عنصر عینی یعنی تفرقه و پراکندگی در میان کارگران انگشت می‌گذارد هم به عنصر اتحاد و هم‌آهنگی که از منطق مبارزه که سرمایه هر دم آنرا بازتولید می‌کند اشاره دارد. مارکس در این باره می‌گوید: "کارگران یک توده پراکنده در سراسر کشور و تکه پاره در نتیجه رقابت را تشکیل می‌دهند... درگیری‌های کارگران منفرد با سرمایه‌داران منفرد، هرچه بیشتر درگیری‌های دو طبقه را به خود می‌گیرند. چنین است که کارگران شروع می‌کنند ائتلاف‌هایی (اتحادیه‌ها) را علیه سرمایه‌داران به وجود می‌آورند".

ترکیب کارگران بر حسب ملیت آن‌ها

فائق آمدن بر عوامل نامساعد و اختلال‌زا در سازمان‌یابی کارگران بدون شناخت ترکیب کارگران، کمیت و کیفیت آن‌ها، ملیت و جنسیت‌شان، شاخه‌ها و رشته‌های مختلف اقتصاد... ناممکن است. بنابراین ضرورت دارد که جنبش چپ ما هرچه بیشتر تعیینات طبقه کارگر را مورد شناسایی قرار دهد تا بتواند

رهنمودها و استراتژی‌هایش بر مبنای عینی‌تری قرار گیرد. در این نوشته که تمرکز آن بر روی ترکیب ملی کارگران قرار دارد تلاش می‌شود تا حدود معینی وزن و کمیت کارگران پاره‌ای از مناطق ملی (آذری، کرد، بلوچ) شاخه‌های اقتصادی که در آن به کار مشغول‌اند، تناسب و ویژگی اشتغال هر یک از مناطق ملی مورد بررسی آماری قرار گیرد. متأسفانه آمار دقیقی از جمعیت ساکن ایران بر حسب ملیت‌شان وجود ندارد و نمی‌توان این بررسی را به کارگران عرب و ترکمن و سایر گروه‌های قومی - ملی انکشاف داد. به علاوه بر طبق آمار سال ۷۸ که آخرین سرشماری رسمی منتشر شده توسط مرکز آمار ایران است تعداد ترکمن‌ها و عرب و سایر گروه‌های ملی معلوم نیست. کل جمعیت آذری‌نشین کشور کمیتی در حدود ۸ میلیون نفر را نشان می‌دهد. در حالی که می‌دانیم تنها در تهران چند میلیون ترک زندگی می‌کنند. یا بلوچ‌های ایران تنها در «استان سیستان و بلوچستان» زندگی نمی‌کنند و بخش قابل توجهی از آن‌ها در استان هرمزگان زندگی می‌کنند که متأسفانه رقم قابل اطمینانی از آن‌ها وجود ندارد. مشکل دیگری که در بررسی ترکیب کارگران بر حسب هویت ملی باید از آن یاد کرد مهاجرت از مناطق ملی به سایر نقاط و مهاجرت دیگران به مناطق ملی است که این مسئله نیز کار آماری را با دشواری مواجه می‌سازد. بنابراین در این کار مقدماً می‌توانستیم با همین داده‌های موجود شروع کنیم و با دستیابی به آمارهای دیگر بررسی را مستندتر و دقیق‌تر و کامل‌نمائیم. پیشاپیش باید متذکر شوم که من از هر شایبه فروکاستن کمیت ملیت‌های ایران بری هستم و نقصان کار در کمبود اطلاعات وجود دارد نه گرایش سیاسی من. در ارائه اطلاعات آماری به ترتیب به جمعیت ساکن مناطق ملی، جمعیت از نظر اقتصادی فعال، مزد و حقوق بگیران و کارکنان فامیلی بدون فرد، ترکیب شاخه‌های اقتصادی... اشاره خواهم کرد.

کارگران آذری کشور ما

بدون احتساب آذری‌های سایر مناطق ایران، کل ساکنان ترک آذری‌نشین کشور ما ۸/۰۲۶۷۴۴ میلیون‌ها نفر هستند. از جمعیت ساکن مناطق ترک آذری‌نشین ۶۰۵۳۰۰۰ نفر از نظر اقتصادی فعال هستند. از این جمعیت به لحاظ

اقتصادي فعال در آذربایجان شرقی ۹۳٪ مشغول به کارند و ۷٪ بیکار. آذربایجان غربی ۹۱/۶۱٪ شاغل دارد ۸/۳۹٪ بیکار و در اردبیل ۸۵/۹۹٪ دارای شغل‌اند و ۱۴/۰۱٪ بی‌کار هستند. و در زنجان ۸۶/۸۰٪ و ۱۳/۲۰٪ بی‌کار وجود دارد. کل مزد و حقوق‌بگیران و کارکنان فامیلی بدون مزد آذری کشور ما در بخش خصوصی ۵۶۲۵۰۰ نفر هستند. تعداد شاغلان آذری بخش عمومی ۴۴۱۶۲۸ نفر و بخش تعاونی ۴۹۲۳ نفر می‌باشند. و ۶۰۸۴۲ نفر اظهار نکرده‌اند که در کدام بخش به کار مشغولند. بنابراین کل مزد و حقوق‌بگیران و کارکنان فامیلی بدون مزد آذری کشور ما ۱/۰۶۹۸۹۳ نفر می‌باشند. از این تعداد ۲۹۲۴۲۰ نفر آن‌ها را کارگران ساده تشکیل می‌دهند. ترکیب و موقعیت شاخه‌های اقتصادی مزد و حقوق‌بگیران آذری به قرار زیر است، ۱۸۹۸۰۰ نفر در بخش‌های خدماتی، فروشندگی و بازارها، ۵۸۹۸۸۳ نفر در کشاورزی، جنگل‌داری و ماهی‌گیری، ۵۳۲۰۳۶ نفر در بخش‌های مختلف صنعت به کار مشغول‌اند. و ۱۴۰۸۴۸ نفر اظهار نکرده‌اند که در کدام بخش از اقتصاد به کار مشغول هستند. در مناطق آذری‌نشین کشور ما تعداد کارخانه‌هایی که بیش از ۱۰۰ کارگر در استخدام خود دارند به ۱۲۱ عدد می‌رسد. در حالی که اصفهان ۱۵۲ عدد و خراسان ۱۲۲ و تهران با ۴۱۱ عدد فاصله معینی را از مناطق آذری‌نشین نشان می‌دهد. در کل مناطق آذری‌نشین کشور ما ۲۹ واحد مرکز آموزش فنی - حرفه‌ای وجود دارد. تعداد مهد کودک‌ها ۴۷ عدد و تعداد مراکز فرهنگی و هنر ۳۹ عدد است. تعداد جوازهای تاسیس برای کارگاه‌های صنعتی در سال ۱۳۷۸، ۱۲۳۷ عدد بوده است که در مقایسه با ۱۹۸ عدد در بلوچستان قابل توجه است.

کارگران کرد کشور ما

در کشور ما کردها اساساً در دو منطقه کردستان و کرمانشاه مستقر هستند. بر طبق آمار سال ۷۵ کل ساکنان این دو منطقه کردنشین ۳/۱۲۴/۹۷۹ میلیون نفر هستند. از کل ساکنان مناطق کردنشین ۲/۳۰۱/۰۰۰ نفر از نظر اقتصادی فعال هستند. از این جمعیت فعال در کردستان ۸۲/۷۷٪ به کار اشتغال دارند و ۱۷/۲۳٪ بیکار هستند. از کل مزد و حقوق‌بگیران کرد کشور ما ۱۰۶۱۱۳۳ نفر آن در کردستان و ۸۴۱۱۱ نفر آن در کرمانشاه در بخش خصوصی به

کار مشغولند. شاغلان بخش عمومی در دو منطقه کردنشین ۲۰۲۴۴۷ نفرند. در کرمانشاه تنها ۱۸۲۸ نفر در بخش تعاونی کار می‌کنند و ۲۱۶۰۷ نفر اظهار نکرده‌اند که در کدام بخش اقتصادی به کار مشغول هستند. بنابراین مجموع و کل مزد حقوق‌بگیران کرد کشور ما ۴۱۶۱۳۶ نفر می‌باشند. از این تعداد ۱۱۳۴۲۴ نفر در بخش کشاورزی، شکار، جنگل‌داری، ۱۴۹ نفر در ماهیگیری در بخش معادن به تفکیک ۹۳۲ نفر در کردستان و ۱۵۲۱ نفر در کرمانشاه کار می‌کنند. در بخش صنعت در کردستان آماری وجود ندارد، ولی در کرمانشاه ۲۶۶۳۸ نفر در این بخش به کار مشغولند. ۵۲۲۶ نفر در برق و آب و گاز و ۱۰۹۰۴۷ نفر در بخش ساختمان، ۸۱۸۴۷ نفر در عمده‌فروشی و خرده‌فروشی و ۵۲۱۴۳ نفر در هتل‌ها، حمل و نقل و انبارداری و واسطه‌گری مشغولند. از کل کارگران کرد کشور ما ۱۳۲۹۷۱ نفر از آنها را کارگران ساده تشکیل می‌دهد. کل کارگاه‌های صنعتی ۱۰۰ نفر و بیشتر در منطقه کردستان ۵ عدد و در کرمانشاه ۱۷ عدد می‌باشد. تعداد مراکز آموزشی ۵ عدد و در کرمانشاه نیز ۵ عدد می‌باشد. در حالیکه فقط خراسان دارای ۳۰ مرکز آموزش فنی - حرفه‌ای وجود دارد. در کل کردستان ۳۳ کتابخانه وابسته به وزارت فرهنگ و ۴۴ کتابخانه در کرمانشاه وجود دارد.

کارگران بلوچ کشور ما

کل ساکنان «استان» بلوچ‌نشین کشور ما ۱/۷۲۲/۵۷۹ نفر است. میزان اشتغال و بیکاری در جمعیت فعال ۱۰ ساله و بیشتر در میان بلوچ‌ها به ترتیب ۸۴٪ و ۲۰/۱۶٪ بوده است. مجموعه و کل مزد و حقوق‌بگیران بلوچ همه شاخه‌های اقتصاد ۱۹۱/۰۷۵ نفر می‌باشد از این تعداد ۸۷۵۳۹ نفر آن را مزد و حقوق‌بگیران و کارکنان فامیلی بدون مزد در بخش خصوصی تشکیل می‌دهد. ۹۰۹۷۳ نفر آن در بخش عمومی و ۱۶۲۳۳ نفر در بخش تعاونی و ۱۰۹۳۰ نفر در بخش‌هایی کار می‌کنند که در این آمارگیری اعلام نکرده‌اند که در کدام بخش اقتصاد کار می‌کنند. از کل شاغلان در بلوچستان ۹۹۴۵۰ نفر آن در کشاورزی و شکار و جنگل‌داری، ۴۹۳۶ نفر در ماهی‌گیری، ۵۲۸ نفر آن در استخراج معدن، ۵۱۹۹۵ نفر آن در صنعت، ۲۹۶۴ نفر آن در تامین برق، گاز، آب، ۴۹۰۳۰ نفر آن در

بخش ساختمان، ۲۷۰۶۹ نفر آن در عمده‌فروشی و خرده‌فروشی، ۶۹۹ نفر آن در هتل‌ها و رستوران‌ها، ۲۲۰۴۵ نفر در حمل و نقل و انبارداری و ارتباط و ۱۹۸۴ نفر در واسطه‌گری‌های مالی، ۱۷۶۳ در مستغلات، اجاره، ۴۴۶۵۹ در اداره امور دفاعی و عمومی و...، ۲۰۹۲۶ نفر در آموزش، ۶۹۶۷ نفر در بهداشت و مددکاری اجتماعی، ۴۰۶۷ در سایر فعالیت‌های خدمات اجتماعی به کار مشغول بوده‌اند. از کل ۳۱۵ هزار نفر شاغل در بخش خصوصی ۵۲۴۹ نفر آن را کارفرمایان و ۱۱۹۰۲۲ نفر آن را کارکنان بخش مستقل تشکیل می‌دهد. در بلوچستان با فقر امکانات اقتصادی مواجه‌ایم. از کل سرمایه‌گذاری که به بلوچستان اختصاص داده شده است ۲۵۷۱ میلیون ریال است که مقایسه آن فقط با اصفهان که ۳۰۹۴۶ میلیون ریال است تضاد فاحشی را نشان می‌دهد. یا تعداد جوازهای صادر شده برای تاسیس پروانه‌های بهره‌برداری توسط صنایع برای کارگاه‌های صنعتی در بلوچستان ۱۹۸ عدد است. درحالی‌که برای خراسان ۷۰۷ عدد بوده است. همین تضاد فاحش را در تعداد کارگاه‌های صنعتی ده نفر کارکن و بیشتر می‌توان مشاهده کرد. درحالی‌که تهران دارای ۴۱۱ عدد کارگاه ۱۰۰ نفر و بیشتر برخوردار است، بلوچستان تنها ۴ کارخانه دارد که بیش از ۱۰۰ نفر شاغل دارد. همین تفاوت و اختلاف فاحش را در تعداد شاغلان کارگاه‌های ده نفر و بیشتر نیز می‌توان مشاهده کرد. بلوچستان در مجموع ۴۹۶۹ نفر کارگر دارد که در کارگاه‌های بیش از ده نفر کار می‌کنند. در کل منطقه شهری بلوچستان تنها ۹ مهد کودک قرار دارد. از کل مزد و حقوق‌بگیران که تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی قرار دارند و می‌توانند بیمه بیکاری دریافت کنند ۱۱۴۶ نفر می‌باشد. در این منطقه تنها ۹ مرکز آموزش فنی - حرفه‌ای وجود دارد که ۸ عدد آن برای مردان و ۱ عدد آن برای زنان است. تعداد کتابخانه‌های منطقه بلوچستان ۲۶ عدد است. (۸)

وضعیت نابهبجار محرومیت بلوچ‌ها را دکتر مقصودی چنین توصیف می‌کند: «بلوچ‌ها با ۲،۵٪ جمعیت کشور، محرومیت را به شدیدترین وجهی لمس می‌نمایند. به‌غم گذشت دو دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، استان سیستان و بلوچستان بر اساس شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی چون درصد رشد جمعیت، نسبت شهرنشینی، درصد باسوادی، اشتغال، تخت بیمارستان، تعداد پزشک،

دسترس‌ی خانوار به یخچال، آب لوله‌کشی، حمام گرم، برق، ماشین لباسشویی و دیگر مایحتاج، زندگی در قعر این جدول قرار داشته و آخرین رتبه را اشغال کرده است. به بیان دیگر، در منطقه بلوچستان بحث احساس محرومیت نیست، بلکه عین محرومیت است که به صورتی فراگیر، منطقه را به سوی آشوب، ناآرامی و بحران سوق می‌دهد.» (۹)

مقایسه ترکیب کارگران آذری، کرد، بلوچ

از نقطه نظر مالکیت واحدهای اقتصادی کارگران آذری بیشتر تحت سلطه روابط بخش خصوصی قرار دارند تا بخش عمومی - دولتی. درحالی‌که کارگران بلوچ نسبتاً مساوی و کارگران کرد مخصوصاً بخش کرمانشاه آن تحت سلطه روابط بخش عمومی - دولتی قرار دارند. وزن کارگران صنعتی و کشاورزی در میان کارگران آذری قابل ملاحظه است و بخش خدمات، تحت‌الشعاع دو بخش دیگر قرار دارد. در میان کارگران بلوچ، وزن کارگران بخش کشاورزی بالاست، درحالی‌که در میان کارگران کرد، بخش ساختمانی این جایگاه را اشغال کرده است. از نقطه نظر آموزش و مهارت، کمیت کارگران ساده در میان کل کارگران وزن بالایی به خود اختصاص داده است که نتیجه قلت سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی، مراکز نازل آموزش فنی - حرفه‌ای است.

از نقطه نظر رشد مناسبات سرمایه‌داری، مناطق بلوچ‌نشین رشد نازلی را نشان می‌دهند در حالی که مناطق آذری‌نشین نسبت به دو منطقه دیگر موقعیت بهتری را نشان می‌دهد. وزن سنگین کسانی که در بخش‌های کشاورزی، شکار، جنگل‌داری ... به کار مشغول‌اند این نکته را به خوبی منعکس می‌کند.

جدول شماره ۱_ مقایسه میزان اشتغال مناطق ملی با مناطق فارس نشین کشور ما را نشان می‌دهد. در این جدول نابرابری در میزان اشتغال دستکم برای آذری‌های کشور ما صدق نمی‌کند و حتی می‌توان گفت از میزان متوسط اشتغال سرانه کشور بالاتر است. این حکم اما برای مناطق بلوچ نشین وکردنشین کشور ما صادق نیست. مثلاً میزان اشتغال در کل کشور تقریباً ۸۵٪

است مناطق کردنشین ۸۱٪ درصد و سیستان و بلوچستان از ۶۸٪ اشتغال برخوردار است. به علاوه جدول مزبور نشان می‌دهد نرخ بیکاری در مناطق بلوچستان و کردستان به مراتب از نرخ بیکاری در سطح کشور بالاتر است. در حالی که میزان بیکاری کل کشور ۱۴ درصد است برای بلوچ‌ها این میزان رقم ۳۱ درصد را نشان می‌دهد. این امر محصول نابرابری در استفاده از فرصت‌های شغلی و تبعیض مناطق ملی با مناطق فارس نشین را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۲ نحوه توزیع کارگاه‌های صنعتی در کشور را نشان می‌دهد. از ۱۶۲۴۳ کارگاه صنعتی کشور، سیستان و بلوچستان تنها از ۱۱۹ واحد صنعتی ده نفر و بیشتر برخوردار است که فقط ۵ عدد آن دارای ۵۰ تا ۹۹ نفر شاغل دارند و ۲ عدد آن ۱۰۰ نفر و بیشتر. وضع آذری‌ها از وضع بلوچ‌ها بهتر است اما وضع کردها شبیه به وضع بلوچ‌ها است و در آن منطقه نیز از واحدهای بزرگ صنعتی به تعداد انگشتان یک دست دیده می‌شود. در مناطق آذری نشین کشور ما تعداد کارخانه‌هایی که بیش از ۱۰۰ کارگر در استخدام خود دارند به ۱۲۱ عدد می‌رسد. در حالی که اصفهان ۱۵۲ عدد و خراسان ۱۲۲ و تهران با ۴۱۱ عدد فاصله معینی را از مناطق آذری نشین نشان می‌دهد.

جدول شماره ۳ به رابطه میزان اشتغال و توزیع واحدهای تولیدی روشنایی بیش‌تری می‌بخشد و تعداد شاغلان کارگاه‌های صنعتی را روشن می‌کند. در این جدول کل کارگران بلوچ کشور ما ۹۶۹ نفرند، تعداد کردها کمی بیشتر است اما تعداد آذری‌ها قابل توجه.

جدول شماره ۴ نحوه مراکز ثابت سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور را نشان می‌دهد. مطالعه این جدول نشان از توزیع نابرابر امکانات کشور است. این نحوه توزیع نابرابر مراکز آموزش فنی و حرفه‌ای زیرساخت پرورش کارگران ماهر را نابود می‌کند و مناطق محروم را در وضعیت نامساعد و تحت ستم نگه می‌دارد. همین امر باعث می‌شود که در میان کارگران ما با نوعی هیرارشی (سلسله مراتب) روبه‌رو شویم. یعنی بخش متخصص و ماهر کارگران در مناطق مرکزی و فارس نشین متمرکز شوند و بخش ساده و کارهای به اصطلاح پست به مناطق ملی اختصاص یابد. بعضی از جریان‌های سیاسی که در رابطه با ستم ملی منافع معینی دارند یا در توجیه آن نقش خاصی ایفا می‌کنند، این نابرابری در توزیع

امکانات ملي کشور را از جنس و مقوله "ستم ملي" نمی‌دانند. مثلاً در جمع‌بندی بحث میان نمایندگان حزب دموکراتیک مردم ایران، جمهوری‌خواهان ملي، سازمان مشروطه‌خواهان... پیرامون "مساله ملي و مفهوم تمامیت ارضی"، آقایان شریعتمداری، امیرخسروی، (داریوش) همایون بکارگیری مقوله ستم ملي در ایران را نادرست شمرده و معتقدند که وجود مشکلات و نارسائی‌ها در ایران از مقوله ستم ملي نیست. زیرا ستم ملي به مجموعه روابط فرهنگی، حقوقی و اقتصادی اطلاق می‌شود که يك ملت سلطه‌گر بر ملت یا ملت‌های زیرسلطه تحمیل می‌کند. این وضع با واقعیت تاریخی مناسبات اقوام ساکن این مرز و بوم نمی‌خواند". (۱۰) ممکن است جریانات مزبور "مشکلات و نارسائی‌های" موجود را از خصلت سرمایه‌دارانه بودن دولت استنتاج کنند و بگویند توزیع نابرابر درآمد ملي و سرمایه‌گذاری نه به خاطر ستم ملي بلکه به خاطر صرفه‌جویی در هزینه‌هاست و هزینه اضافی بر دوش دولت که يك امر عقلانی نیست. در پاسخ به این سفسطه باید گفت اولاً دولت يك نهاد عمومی و طبقاتی است و نمی‌تواند صرفاً از عقلانیت سرمایه‌دارانه حرکت کند. حتی متعارف‌ترین و خالص‌ترین دولت بورژوازی نمی‌تواند اقدامات و کارکردهای عمومی را از دستور کار خود خارج سازد و صرفاً بر مبنای عقلانیت بورژوازی حرکت کند. ثانیاً چرا همیشه این نابرابری یا به قول آقایان "مشکلات و نارسائی‌ها" در مناطق محروم دیده می‌شود نه برعکس. ثالثاً به فرض، که این استدلال درست باشد توزیع ناعادلانه امکانات فرهنگی کشور چگونه قابل توضیح است؟ مثلاً بر مبنای کدام عقل و خرد سرمایه‌دارانه تهران باید ۷۲ عدد سینما داشته باشد و بلوچستان ۳ عدد، کردستان ۴ عدد و لرستان ۷ عدد؟ بر مبنای کدام عقلانیت بورژوازی تعداد مراکز فرهنگی و هنری کانون پرورش کودکان و نوجوانان فعالیت کتابخانه‌های تهران، خراسان، اصفهان باید ۱۲۰ عدد باشد و تعداد مراکز فرهنگی بلوچستان، کردستان، زنجان ۴۴ عدد یعنی يك سوم آن؟ چرا باید تهران ۱۳۵ مؤسسه درمانی و ۲۶۲۹۳ تخت بیمارستان داشته باشد در حالی که کردستان ۱۲ مؤسسه درمانی با ۲۰۳۶ تخت درمانی؟ این ستم ملي نیست پس نام آن چیست؟ چرا باید آموزش دیدگان مراکز ثابت سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای اصفهان ۲۷۴۸۲ نفر باشند در حالی که تعداد بلوچ‌های

آموزش دیده ۵۶۵۰ نفر یعنی نزدیک به يك پنجم آن؟ همین نابرابری را می‌توان در حوزه آموزش و تحصیل نیز نشان داد. در يك بررسی آماری در کردستان معلوم شده است که ۲۵ درصد خانوارهای کردستانی حتي يك عضو محصل ندارند. حدود ۴۰ درصد دبیران دبیرستانی دارای مدرک زیر لیسانس می‌باشند. تنها ۲۰ درصد اعضای هیئت علمی مراکز آموزش عالی کردستان دارای مدرک دکتری هستند و ۸۰ درصد بقیه را مریبان دانشگاهی تشکیل می‌دهند. براساس سرشماری سال ۱۳۷۵ نسبت باسوادی در جمعیت ۶ ساله و بالاتر به ۶۸ درصد رسیده است. در سال ۱۳۷۵ نزدیک به ۳۶۳ هزار نفر از جمعیت ۶ ساله و بالاتر استان بی‌سواد بوده‌اند و رتبه استان در کشور در پائین‌ترین وضعیت (رتبه ۲۳) و نسبت باسواد این استان از میانگین متوسط کشوری (۸۰ درصد) حدود ۱۲ درصد کمتر است. (۱۱)

عجالتاً بررسی آماری (۱۲) از وضعیت کارگران مناطق ملی را در این جا به پایان می‌بریم و تحلیل آماری مساله در حوزه‌های دیگر را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم. بررسی آماری برای شناخت "وضعیت و خصوصیات طبقه کارگر" اگرچه لازم است اما به تنهایی کافی نیست. این بررسی باید به سایر حوزه‌ها انکشاف یابد تا تصویر جامع‌تری از سوخت و ساز، واکنش‌ها، رفتارها و حالات طبقه بدست داد، کاری که فرصت و توان دیگری می‌طلبد.

هر گونه طرحی برای سازمان‌یابی کارگران بدون توجه به این تعیینات و ویژگی‌ها در بدترین حالت، امر تشکیلات کارگری را مختل می‌سازد و در بهترین حالت شبیه به حمایت‌های حزب کمونیست کارگری (۱۳) تبدیل خواهد شد. برای این‌که به سیاست سنجیده‌ای در قبال جنبش کارگری دست یابیم ضرورت دارد که ابتدا به ساکن تصور و برداشت‌مان را از مساله روشن کنیم. مسایلی که در رابطه با ترکیب ملی کارگران مطرح است این است که این هویت ملی تا چه حد به همبستگی کارگران کمک می‌کند یا به آن آسیب می‌رساند. ما برای پاسخ به این سئوال‌ها، اسناد، شواهد و تحقیقات تجربی اندکی داریم که نمی‌توان در شرایط کنونی يك پاسخ حاضر و آماده بران آن فراهم آورد. از تحقیقات محدودی که وجود دارد می‌توان چنین برداشت کرد که هویت ملی تا حد معینی به همبستگی درون کارگران همان ملیت کمک می‌کند به علاوه می‌تواند تا حد

معیني نیز، علیه اردوي مدیران و سرمایه‌داران، وحدت بخشی از کارگران را تامین نماید. اما هویت ملي به طور خودبه‌خودي و ضروري به اتحاد با کارگران با هویت‌هاي ملي دیگر منجر نمی‌شود و گاهی اوقات می‌تواند پراکندگی بین کارگران را به نمایش بگذارد. آصف بیات در این باره تحقيقي انجام داده است که این ویژه‌گي‌ها را تا حد معیني منعکس می‌کند. او می‌گوید: «مطالعه نمونه‌اي، مشخص نمود که یکی از مختصات قابل توجه کارگران کارخانه‌اي تهران این است که کارگران با اصلیت ترك (عمدتاً آذربایجاني و نیز مناطق دیگر مانند قزوین) و کارگران شمالي (گیلان و مازندران) عمده‌ترین عناصر را در ترکیب قومي کارگران تشکیل می‌دهند. علاوه بر مطالعه نمونه‌اي ما، اطلاعات دریافت شده از کل نیروي کار چند کارخانه یافته فوق را مورد تأیید قرار می‌دهند. اگر چه تعدادي معدود از کارخانجات دارای آمار دقیق راجع به اصلیت کارگران بودند، معذالك تقریباً تمامی مدیران از مشاهده چنین تمرکز نیروي کار ترك و شمالي ابراز شگفتي می‌نمودند. با وجود شگفتي، آنان نمی‌توانستند ناخرسندی خویش را از چنان ترکیبي پنهان بدارند اگر چه باید اذعان نمود که انگاره تمرکز قومي نیروي کار، خود از این دست نمودار، يك خصیصه منفي کل طبقه کارگر ایران نیز هست. در این رابطه است که می‌توان از، جدایی درونی در میان طبقه کارگر ایران سخن گفت. این‌که کارگران تا چه حد قادر به غلبه بر این نوع گروه‌بندی‌ها شده و این‌که توانسته باشند وحدت منافع طبقاتي خود را و رای هویت‌هاي قومي و فرهنگی قرار دهند، می‌تواند خود موضوع بحثي مفصل‌تر باشد». چنان که مشاهده می‌کنیم آصف بیات در اینجا بر «خصیصه منفي» تمرکز قومي نیروي کار انگشت می‌گذارد و از «جدایی درونی در میان طبقه کارگر» سخن می‌گوید. اما او به جنبه دیگر مساله نیز اشاره می‌کند این جنبه همانا «ناخرسندی» تمامی مدیران از يك جنبه از این تمرکز قومي است. آصف بیات این مساله را چنین توضیح می‌دهد: «در کارخانه ف، واقع در تهران، در بهار ۱۳۶۰، مدیر داخلی به شدت از دست کارگران شمالي که بیش از يك‌سوم نیروي کار را تشکیل می‌دادند ناراضی بود» ... نمی‌دونم، چطوریه که این‌ها يك جور خاصی بین خودشان همکاری دارند ... از طرف دیگر خودشان را کمونیست می‌دونند، ولي خودشون هم نمی‌دونند کمونیسم چیه ... خلاصه دیگه من يك نفر هم شمالي

استخدام نمی‌کنم». در همین تاریخ، مدیریت یکی از کارخانجات شهر ری در ذم روابط طایفه‌ای بین کارگران در کارخانه سخن گفت و اظهار داشت: «وقتی که دعوی‌ای، چیزی بین یکی از آنها (کارگران) با مدیریت پیش می‌آید، بقیه هم می‌آیند به کمکش. ما دیگر از این جور کارگراها استخدام نمی‌کنیم». (۱۴) چنان که مشاهده می‌کنیم همبستگی کارگران مناطق ملی تاکنون در برابر مدیریت نقش مثبتی ایفا کرده است اما نتوانسته است به همبستگی کل کارگران فرا رود، بیات این نکته را چنین جمع‌بندی می‌کند: «کارگران اهل فلان ولایت ممکن است همه در مقابل کارفرمایی یک‌دست باشند، ولی این ضرورتاً به معنای وحدت آنان با سایر کارگران علیه همان کارفرما نیست».

نکته دیگری که در تحقیق آصف بیات قابل توجه است میزان مهاجرت کارگران مناطق ملی است. تحقیق او نشان می‌دهد که کارگران همه مناطق ملی مهاجر نیستند بلکه مناطق معینی هستند که نیروی کار صادر می‌کنند. او می‌گوید: «جالب است بگوئیم که از ملیت‌های دیگر عرب، بلوچ، ترکمن و یا کرد تقریباً نشانی یافت نمی‌شد. از ۱۵۰ نفر، تنها یک نفر کرد و یک نفر ترکمن بودند ... در حالی‌که صنایع تهران، کارگران با اصلیت‌های متنوعی را از نقاط مختلف کشور علی‌رغم انبوهی کارگران شمالی و ترک جذب می‌نماید، سایر نقاط کشور ضرورتاً صاحب چنین خصلتی نیستند. برای نمونه شهر اصفهان عمده نیروی کار خود را از دشت اصفهان تهیه کرده. نیروی کار آبادان عمدتاً از اصفهان، تقریباً کلیه نیروی کارخانجات آذربایجان اصلیت ترکی دارند. به طوری که برای نمونه، در کارخانه ماشین‌سازی تبریز، کلیه کارکنان، از مدیر عامل تا کارگر ساده ترک زبان بودند». به نظر می‌رسد که در شرایط کنونی باید با تردید به این مساله برخورد کرد و میزان مهاجرت از مناطق ملی دیگر نیز افزایش یافته است.

شرایط اتحاد لایه‌های مختلف طبقه کارگر!

ناموزونی، اختلاف شرایط بخش‌های مختلف طبقه کارگر چه به لحاظ دستمزد، شرایط کار، درجه ایمنی، مهارت، برخورداری از آموزش و دیگر امکانات زندگی نظیر مسکن، وسایل و امکانات رفاهی صرفاً از شکاف عینی درون طبقه ناشی نمی‌شود بلکه کاملاً آگاهانه و دقیقاً در خدمت منافع سرمایه و برای

تضعیف کل طبقه کارگر بازتولید و نهادی می‌شود. پیتز میکسنزوود به‌درستی در این باره می‌گوید « سرمایه‌داری چه در گذشته و چه در حال حاضر هرگز طبقه کارگر همگون به وجود نیاورده است. سهل است، سرمایه‌داری همواره طبقه کارگری را به وجود آورده است که متنوع و بسیار لایه به لایه بوده است. سرمایه‌داران نیز در تقسیم کردن هر چه بیشتر این طبقه منافع تفکیک‌ناپذیری داشته‌اند. سرمایه‌داری، کارگران بسیار متنوعی را به وجود آورده است که ویژگی مشترک آن‌ها این است که کارگران مزدکارند و سرمایه‌داری آن‌ها را در روند کار جمعی پیچیده‌ای گرد می‌آورد. این روند کار گرچه به همکاری فعال بخش‌های مختلف کار نیازمند است، اما به گونه‌ای هر می سازماندهی می‌شود، به طوری که این همکاری را مبهم و مغشوش می‌کند». (۱۵)

به علاوه این ناهماهنگی، لایه به لایه و شکاف درون طبقه صرفاً در اختلافات جنسی، نژادی یا به لحاظ مهارت خلاصه نمی‌شود بلکه این شکاف به لحاظ ملیت کارگران نیز دیده می‌شود و در حد معینی اراده متحد کارگران را با اختلال مواجه می‌سازد. بنابراین بدون تمهیداتی برای خنثی کردن این شکاف، حرفی از تشکل متحد طبقه کارگر نمی‌تواند در میان باشد. برای تکوین اراده متحد طبقه کارگر نمی‌توان از منافع کارگران مناطق ملی صرف‌نظر کرد. این اتحاد طبقاتی تنها با ملحوظ داشتن منافع اخص این کارگران قابل تحقق است نه با انکار آن.

بنابراین اتحاد کارگران همه ملت‌های ایران نه می‌تواند با نادیده گرفتن منافع هر یک از آنان تحقق پذیرد و نه می‌تواند بر مبنای تامین منافع انتزاعی آن‌ها شکل بگیرد. اتحاد کارگران حتی با ایده‌های طلایی این یا آن رهبر فرهمند یا حزب سیاسی مدافع کارگران نیز شکل نمی‌گیرد. این اتحاد تنها با تامین منافع همه گروه‌بندی‌های درونی کارگران با در نظر گرفتن منافع اخص هر یک از لایه‌های کارگران است که می‌تواند متولد شود و پا بگیرد. تامین منافع هر یک از بخش‌های طبقه کارگر منجمله منافع کارگران مناطق ملی هر چند شرط لازم برای تامین منافع عمومی کارگران است اما کافی نیست. برای تحقق اراده عمومی کارگران تسهیلاتی لازم است که از منافع تک تک بخش‌های طبقه کارگر فراتر می‌رود. به عبارت دیگر اگر اراده ملی - عمومی کارگران بدون تامین منافع

لایه کارگران نامیستر است، اما با تامین آن هم، این اراده هنوز شکل نمی‌گیرد بل که مطالبه مشترک همه این لایه‌ها را می‌طلبد. این مطالبه مشترک است که به سازماندهی مشترک نیاز دارد و زمینه شکل‌گیری آنرا فراهم می‌سازد. این سازمان‌دهی از سازمان‌یابی رسته‌ای- صنفی و اخص هر یک از بخش‌های طبقه کارگر تغذیه می‌کند اما به آن محدود نمی‌شود. به عبارت دیگر این مطالبه مشترک به یک سازماندهی احتیاج دارد که فقط نمی‌تواند برای تامین منافع عمومی کارگران با مضمون تدافعی مبارزه کند بل که باید با در انداختن طرح نوینی از دست‌آوردهای خود پاسداری کند و پیشروی نماید. منطق این سازماندهی از این نیاز و واقعیت نتیجه می‌شود که سازماندهی دفاعی در طول خط نمی‌تواند از استحکامات و مواضع خود پاسداری کند. اگر کارگران در همه مواضع و بر سر همه موضوعات و چالش‌ها با دشمنان خود عقب‌نشینی کنند و صرفاً به دفاع از خود پردازند نمی‌توانند از هیچ دست‌آورد کارگری دفاع کنند، به قول فردریک کبیر «کسی که همیشه در حال دفاع باشد از هیچ چیزی نمی‌تواند دفاع کند» (۱۶) جنبش کارگری کشور ما در شرایط کنونی اما با سازماندهی مضمون تعرضی فاصله دارد بنابراین بهتر است اهداف فروتنانه‌تری را در مقطع کنونی پیشرویی خود قرار دهد. اولویت اصلی جنبش کارگری قبل از هر چیز فائق آمدن بر شکاف‌ها و نابرابری‌های درون خود است. چنان‌که در بالا مشاهده کرده‌ایم در ترکیب ساختار نیروی کار ایران نابرابری‌های متعددی وجود دارد که ضروری است مورد شناسایی قرار گیرد و صورت‌بندی شود. برای اتخاذ یک سیاست معطوف به سازمان‌یابی کارگران لازم است این نابرابری‌ها مورد تحقیق مستند قرار گیرد تا بتوان از آن طریق سیاست سنجیده‌ای برای غلبه بر شکاف‌های درون طبقه کارگر اتخاذ کرد. من در زیر تلاش می‌کنم مهم‌ترین موضوعاتی را که در این رابطه وجود دارند طرح نمائیم، تا بعداً بتوان برای آنها کار تحقیقی و مستند انجام داد. مهم‌ترین سئوالات در رابطه با نابرابری بین کارگران عبارتند از: آیا در مقایسه با فارس‌زبانان، دانش‌آموزان غیرفارس در چه وضعیت آموزشی قرار دارند؟ آیا در این رابطه عقب‌ماندگی معینی قابل مشاهده است؟ اگر آری، ابعاد آن در چه حدی است؟ نسبت تحصیل کودکان ملیت‌های ساکن ایران نسبت به کودکان فارسی‌زبان چگونه است؟ اهمیت این سئوال در این

است که يك فرد آموزش دیده جایگاه بهتری در بازار کار پیدا می‌کند تا يك فرد آموزش ندیده، نوع کارهایی که کارگران ملیت‌های مختلف انجام می‌دهند کدام است؟ مقایسه آنها با نوع اشتغال با کارگران فارس چه چیزی را نشان می‌دهد؟ کارهای پست و دشوار چگونه در میان کارگران ایران تقسیم شده است؟ ترکیب مشاغل در مناطق ملی چگونه است؟ سهم مهارت در چه حدی است؟ ثبات کار چقدر است؟ توزیع تولید ناخالص داخلی بر حسب مناطق ملی چگونه است؟ درآمد ملی ایران چگونه بین ملیت‌ها تقسیم می‌شود؟ میزان سرمایه‌گذاری در مناطق ملی چگونه است؟ نوع سرمایه‌گذاری‌ها چه مختصاتی دارند؟ استخدام نیروی کار مناطق ملی چگونه است؟ در ترکیب استخدام‌های دولتی سهم مناطق ملی چقدر است؟ مثلاً يك معلم بلوچ یا کرد یا ترکمن را در تهران، مشهد یا تبریز، با همان راحتی يك شیعه مذهب استخدام می‌کنند؟ کارهای غیر قانونی و خطرناک در مناطق ملی چقدر رواج دارد و چرا؟ مهاجرت در ایران چگونه است از مناطق روستایی به شهرها و از مناطق کم توسعه یافته به مراکز مهم‌تر اقتصاد است یا بر عکس؟ نقش کارگران پیشرو از ملیت‌های تحت ستم چگونه است؟ پاتوق‌های مناطق ملی کدامند؟ محافل هم‌شهری چگونه است؟ اختلافات ملی در چه حدی عمل می‌کند؟ رابطه بین کارگران مناطق ملی با یکدیگر چگونه است؟ و بالاخره طبقات بالا و فرهنگ ارتجاعی در دامن زدن به این شکاف‌ها چه نقشی دارند؟ این‌ها از جمله مسائلی هستند که باید بر روی آن متمرکز شویم تا برای شکل‌گیری اراده طبقه کارگر و ارتقاء آگاهی‌شان بر آنها فائق آییم.

منابع:

۱. مراجعه کنید از جمله به مقاله سودمند آصف بیات به نام « فرهنگ و روند «پرولتر» شدن کارگران کارخانجات تهران» که در الفبای غلامحسین ساعدی چاپ شده است.
۲. مارکس برای یک «بررسی جدی درباره طبقه کارگر» یک پرسشنامه که حاوی ۱۰۰ سؤال از «شرایط زیست طبقه کارگر» است تنظیم کرده است که برای این بحث ما اهمیت متدولوژیک دارد. اگر چه مارکس مسئله ملی در درون طبقه را به طور ویژه مطرح نکرده اما خط سیر سئوالات او انسان را به جنبه‌های دیگری از شرایط و مختصات طبقه کارگر رهنمون می‌سازد.
۳. مراجعه کنید به «یک پرسشنامه کارگری «کارل مارکس» باز تکثیر از انجمن کارگران تبعیدی و مهاجر ایرانی.
۴. مانیفست حزب کمونیست - کارل مارکس و فردریک انگلس - ترجمه شهاب برهان.
۵. میشل لووی درباره تغییر جهان، مقاله مارکسیسم و مسئله ملی - ترجمه حسن مرتضوی. میشل لووی در این مقاله با ارزش جایگاه مسئله ملی را در استراتژی سیاسی مارکسیست‌ها مورد توجه قرار می‌دهد. اما متأسفانه به مساله مورد بحث این مقاله توجه ویژه‌ای از خود نشان نمی‌دهد.
۶. دیوید هاروی - جغرافیای قدرت طبقاتی - مترجم ح. ریاحی در بیدار شماره ۳ ویژه مانیفست ص ۱-۵۰
۷. استفن کاسلز و کودالا کوزاک - طبقه و نژاد - جامعه‌شناسی مدرن ص ۳۷۶ - مترجم حسن پویان .
۸. ایستوان مزاروش، سوسیالیسم و بربریت، مرتضی محیط، ص ۶۴.
۹. صفحه ۳۹۲ تحولات قومی در ایران - دکتر مجتبی مقصودی
۱۰. صد سال پس از مارکس، ارنست مندل، ترجمه سعید دوستی، ص ۱۷.
۱۱. راه آزادی شماره ۲۳/۲۲ اهداف و نتایج سمینار" مساله ملی و مفهوم تمامیت ارضی در ایران" ص ۲۸.
۱۲. نابرابری‌های آموزشی در استان کردستان، جعفر اسماعیل سرخ، صفحات ۲۴۰/۲۴۶ ، اطلاعات سیاسی/ اقتصادی شماره ۱۷۱/۱۷۲.

۱۲. همه آمارهایی که در این مقاله از آن استفاده شده است از سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۷۸ از انتشارات مرکز آمار ایران برگرفته شده است.

۱۴. مراجعه کنید به اطلاعیه حزب کمونیست کارگری که از حرکت «کارگران چیتري بهشهر» حمایت به عمل آورده است. جریان مزبور که زمانی ادعای کارگری بودنش گوش فلک را کر کرده بود نمی‌داند که چیت ري در تهران قرار دارد و با کارخانه چیت‌سازی بهشهر نباید اشتباه گرفته شود.

۱۵. منبع اول صفحات ۹-۱۰

۱۶. مثل همیشه ساختار کارگر - پیتري مایکسنزوو د - مترجم ح . ریاحي ص ۸۷

بولتن اتحاد چپ کارگری ۲

۱۷. ریچارد نیکسون - فرصت را دریابیم ص ۳۲.